

عدالت و جایگاه آن در اسلام از دیدگاه شهید مطهری

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

گفته می شود که یکی از بنیادی ترین مفاهیم در علوم انسانی و به خصوص در علم سیاست مفهوم عدالت است. این سخن گزاف نیست زیرا که اهمیت عدالت و نقش تعیین کننده آن در اجتماع غیر قابل انکار می باشد. می توان غرض را با این عبارت بیان کرد که مبحث عدالت در مرکز منظومه فکری اندیشمندان سیاسی واقع شده است.

عدل صفتی است که هم نزد خالق محبوب است و هم نزد مخلوق و خدا خود را با این صفت ستوده است. [1] در نگاهی به همة ادیان، اعم از آسمانی و غیر آسمانی، ما شاهد هستیم که همگی به عنصر مهم عدالت توجه کرده اند و از آن یا به عنوان اصلی ترین هدف و یا یکی از اهداف مهم نام برده اند. در دین اسلام هم این بحث از نظر دور نمانده و تعداد 29 آیه از آیات قرآن مستقیماً درباره عدالت نازل شده است و حدود 290 آیه دگر هم در مورد ظلم که ضد عدالت می باشد، نازل شده است. در مجموع می توان ادعا کرد که حدود یک دهم از آیات قرآن یا به طور مستقیم و یا به طور غیرمستقیم به این بحث اشاره دارند و این امر نشان دهنده اهمیت آن در دین اسلام می باشد.

البته عدالت امری است که اگر دین اسلام هم به آن اشاره نمی نمود، حقیقت بودن آن صدمه ای نمی دید. [2] این حقیقت همواره به عنوان یکی از عناصر اصلی و تفکیک ناپذیر مباحث سیاسی و قدرت سیاسی به شمار آمده و می توان آن را به عنوان فصل ممیز زور و مشروعیت قدرت و اطاعت مردم دانست.

اگر ما به این واژه از جنبه تاریخی هم نظر کنیم خواهیم دید که همواره در طول تاریخ جدال عدالت طلبان و ظالمان وجود داشته و در هیچ دوره تاریخی مردم از آرزوی جهان پر از عدالت دور نمانده اند. البته در طول تاریخ همواره مظلومان بوده اند که این گوهر کمیاب را جستجو کرده اند و هرگاه هم که به آن دست یازیده اند، از آن با تمام وجود دفاع کرده اند. شهید مطهری (ره) که خود تمام وجود خویش را وقف این هدف کرده بود، در این رابطه می گوید: «اندیشه، تابع شکم است. محال است که یک برخوردار مرفه، از اصل عدل دفاع کند همچنان که محال است که یک محروم زجر کشیده منکر اصالت عدل بشود.» [3] آدمی هرگاه در مقابل ظلم و جنایت و کفر و فساد قرار گرفت و از آنها رنج برد، شوق عدالت و حقیقت در او بیدار می شود. [4]

توجه: در این نوشتار سعی شده از دو منبع اصیل و گرانقدر بهره برداری بیشتری شود، یکی کتاب وزین نهج البلاغه، که عظمت آن بر هیچ کس پوشیده نیست و دیگری هم آثار معلم شهیدمرتضی مطهری (ره) که خدمات او به اسلام و انقلاب و بیان واضح و شیوا و ذهن تیزبین او در تفسیر متون دینی جای هیچ گونه ابهامی ندارد.

فایده بحث از جایگاه عدالت

نتیجه بزرگی که در پرداختن به مبحث جایگاه عدالت وجود دارد این است که اگر بپذیریم حق و عدالت در اسلام

واقعیت داشته و اسلام واقعی بودن آنها را پذیرفته است، قادر خواهیم بود که یک فلسفه اجتماعی اسلامی و یک رشته مبانی حقوقی اسلامی بنا نهیم که براساس آن مبنای ذی حق بودن و علت وضع برخی قوانین تشخیص داده شود، تا اگر در جایی از مسایل جدید حکمی در اسلام پیدا نکردیم، بر اساس همان مبانی، حکم اسلام را استخراج کنیم.

معنای عدالت

عدالت در اصل لغت به معنای برابری میان دو چیز و یا به موقع انجام دادن کارها به نحوی که حیف و میلی در آنها نباشد است.

عدالت از کلماتی است که انسان برای درک مفهوم آن احتیاجی به تعریف ندارد و انسان به صورت فطری مصادیق آن را درک می کند و همین فطری بودن آن باعث شده که تعریف های آن در جوامع مختلف بسیار به هم نزدیک باشد. با این حال متفکران و اندیشمندان زیادی برای عدالت تعریف های زیادی را ارائه کرده اند که همگی آنها بسیار به هم نزدیک اند. نزدیک بودن مفاهیم عدالت در فرهنگ های مختلف، ریشه در نزدیک بودن مصادیق آن از نظر تمدن های مختلف دارد. اگر ما به اقسام تعاریف عدالت توجه کنیم خواهیم دید که عموماً آنها از لحاظ مصداق یکی می شوند و تنها علت اختلاف این امر می باشد که در هر تعریف به جنبه های خاصی از مصادیق آن توجه شده است و اختلاف تعاریف ریشه در اختلاف مصادیق دارد.

اگر ما بخواهیم که یک وجه جمعی برای همه تعاریف پیدا کنیم باید آن را وضع شیء در جای خود بدانیم و البته این وضع شیء در جای خود به اعتبار اشیاء، متفاوت است؛ به عبارت دیگر عدل هم همانند علم، یک مفهوم بیشتر ندارد اما به حسب مصادیق گوناگون، جلوه های مختلفی از خود نشان می دهد [5]. برای این که دقیقاً محل بحث روشن شود در ابتدا به ذکر تعریف های متفکران مختلف می پردازیم. نیاز این به آن جهت است که باید مراد خود از عدالت و محدوده آن را مشخص کنیم تا این که اشتباه لفظی پیش نیاید، زیرا که گاهی اسم عدالت آورده می شود ولی فقط یک قسم از آن اراده می شود.

برای عدل دو تعریف کلی و اصلی وجود دارد که بسیاری از تعاریف دیگر، درباره این دو تعریف دور می زنند. این دو تعریف عبارتند از: وضع الشیء فی موضعه و دیگری اعطاء کل ذی حق حقه.

افلاطون در جایی از آثار خود، عدالت را - چه در محدوده اجتماعی و چه محدوده فردی - به هماهنگی انجام وظیفه خود، تعریف می کند [6]. این تعریف بنابر این که جای هرچیزی در افراط و تفریط نیست بلکه حدوسط بهترین جا است، به همان دو تعریف قبل برمی گردد. او در جایی دیگر بیان می دارد که عدالت آن است که کسی آن چه را که حق اوست به دست آورد و کاری را در پیش گیرد که استعداد و شایستگی آن را دارد. [7] در جایی دیگر از آثار افلاطون ما شاهد هستیم که عدالت مساوی با زیبایی قرار داده می شود [8] و بیان می شود که اگر در جامعه عدالت حاکم باشد آن جامعه زیبا است در غیر این صورت نمی توان آن جامعه را زیبا دانست.

ارسطو عدالت را این گونه معنا می کند که «عدالت به معنای خاص کلمه، برابر داشتن اشخاص و اشیاء است... . مهم این است که میان سود و زیان و تکالیف و حقوق اشخاص تناسب و اعتدال رعایت شود. پس در تعریف عدالت می توان گفت که فضیلتی است که به موجب آن باید به هرکس آن چه را که حق اوست، داد.» [9]

معنای عدالت در نهج البلاغه: عدالت به عنوان یک بحث اجتماعی و سیاسی دارای اهمیت زیادی می باشد و این عنصر در مبحث اداره حکومت اهمیت بسیار دارد. به همین دلیل این عنصر از چشم رهبران و امامان شیعه به دور نمانده است. در این جا به تعریف عدالت از دیدگاه امام علی (ع) اشاره می کنیم.

در نهج البلاغه هر دو تعریف قبلی عدالت با عباراتی مشابه آمده است و هر دو معنا مورد پذیرش واقع شده است. در این اثر گرانددر در جایی آمده است که عدالت عبارتست از: «هر چیز در سر جای خود قرار بگیرد» و در جای دیگر، از عدل به «رعایت کردن استحقاق ها در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه و رحمت به آن چه امکان وجود دارد» [10] تعبیر شده است.

معنای عدالت در بین اندیشمندان مسلمان: می توان ادعا کرد که عدالت تقریباً در همه آثار شیعی جایگاه خود را حفظ کرده است. این امر نشان دهنده اهمیت عدالت در تفکر شیعی می باشد. در این جا به تعریف عدالت در آثار متفکران شیعی اشاره می شود.

شهیدای الله صدر که یکی از متفکران دینی و متخصص در رشته اقتصاد اسلامی می باشد عدالت را این گونه تعریف می کند که «العدالة عبارة من الاستقامة على شرع الاسلام و طريقة» [11] ایشان در جای دیگری عدالت را با عبارتی نظیر «العدالة هي الواسطة و الاعتدال في السلوك» [12] تعریف می نماید.

شیخ انصاری (ره) در کتاب مکاسب که به عنوان یک کتاب فقهی در اسلام مطرح است، بیان می دارد عدالت به معنای استواء و یا استقامت و یا هر دو می باشد.

در انسان شناسی محقق نراقی (ره) مفهوم عدالت که تجلی و ظهور تهذیب قوه عامله انسان است، نقش اساسی در تصویر انسان کامل و الگوی مطلوب نراقی ایفا می کند. [13]

علامة طباطبایی (ره) از دیگر این متفکران است که در این رابطه بیان می دارد: «هي اعطاء كل ذي حق من القوى حقه و وضعه في موضعه الذي ينبغي له» [14]

مولوی در تعریف عدل بیان می کند:

عدل چبود؟ وضع اندر موضعش

ظلم چبود؟ وضع در ناموضعش

در این جا به همین اندازه بسنده کرده و پرداختن بیشتر به این قسم را محل فرض می کنیم. نکته ای که قابل توجه می باشد این نکته است که لغت عدالت در کلام متفکران دینی، غالباً ناظر به عدالت فردی بوده و کمتر به بحث عدالت اجتماعی نظر شده و ما باید از خلط این دو پرهیز کنیم.

باید توجه داشت که گاهی عدالت با تساوی تفاوت دارد و ما نمی توانیم که همیشه این دو را به عنوان مترادف برای هم بیاوریم، هرچند که گاهی این استعمال درست می باشد. تساوی در این است که ما بین همه یا دو نفر تساوی برقرار کنیم و هرچه را که به یکی می دهیم به دیگری هم نیز بدهیم. انسان ها با توجه به استعداد و توانایی با یکدیگر تفاوت می کنند و همگی با هم مساوی نمی باشند که این هم خواسته طبیعت است. متن خلقت با یک شایستگی مخصوص به خود به دنیا آمده است [15]. پس اگر کسی بر حسب توانایی ها و استعداد خویش به فعالیت بیشتری دست بزند اما ما او را با شخص دیگری که توانایی کمتری دارد مساوی قرار دهیم، نه تنها عادلانه رفتار نکرده ایم بلکه دچار ظلم هم شده ایم [16]. عدالت؛ یعنی این که به اندازه ای که حق دارد به او داده شود، اگر کم حق دارد به او کم داده شود و اگر زیاد حق دارد، زیاد داده شود. [17] زمانی عدل به معنای مساوی است که استحقاق های مساوی هم وجود داشته باشد. براساس عدالت الهی برای هرکسی حقی ایجاد شده است و این حق گاهی مساوات و برابری بادیگران را می طلبد و گاهی هم تفاوت را.

باید اضافه کرد که همانطوری که عدل همیشه با تساوی همراه نیست، نمی توان عدل را هم با تشابه همراه نمود و گاهی هم عدالت بر خلاف تشابه است. مثلاً در مورد حقوق زن و مرد باید بیان داشت که عدالت در تشابه دانستن حقوق آنها نمی باشد بلکه ادعای ما این است که عدالت در عدم تشابه حقوق آنها است زیرا که طبیعت آنها با هم تفاوت می کند و وضع نامشابهی به هم دارند. این عدم تشابه در پاره ای از حقوق، هم با عدالت سازگاری دارد و هم این که با حقوق فطری بهتر تطبیق می کند. [18]

تقسیمات عدل

با دقت در تعاریفی که از عدالت بیان شد متوجه می شویم که عدل در دو جا واقع می شود یکی در بخش امور تکوینی و دیگری هم در امور تشریعی؛ یعنی عدل هم زمان خلقت یک موجود دیده می شود و هم در زمان رابطه این موجود با دیگر موجودات. پس می توان عدل را این گونه تقسیم نمود:

1. عدل در تکوین: این قسم، از تعریف اول - وضع الشئ فی موضعه و دیگری - به دست می آید. این بخش به خلقت امور بازگشت می کند و عدل در خلقت می باشد. گاهی در قرآن از عدل به عنوان ترازوی خدا در آفرینش یاد می کند. [19] آیات دیگری هم که در قرآن بیان می دارند آسمان ها و زمین براساس عدل استوار شده اند، اشاره به همین نوع از عدل دارند، مانند ایه هفت از سورة الرحمن «والسمااء رفعها و وضع المیزان» و روایت «بالعدل قامت السموات و الارض» [20]

جهان چون چشم و خال و ابروست که هرچیزی به جای خویش نیکوست

جهان خلقت بر پایه ای غیر از جمال و عدل بنا نشده است. [21]

عدل نه تنها پایه انسانی دارد بلکه دارای پایه جهانی هم می باشد؛ [22] به این معنا که جهان بر پایه عدل استوار می باشد.

2. عدل در تشریع: این قسم که از تعریف دوم- اعطاء کل ذی حق حقه - عدل فهمیده می شود و به اعمال خارجی برمی گردد. استاد مطهری بیان می دارد: «عدل تشریعی؛ یعنی این که در نظام جعل و وضع و تشریع قوانین، همواره اصل عدل، رعایت شده و می شود» [23]

توجه به این نکته لازم است که زمانی که بیان می شود یکی از اهداف ارسال پیامبران الهی عدل بوده، مراد همین بخش است. حضرت حق در قرآن می فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛ [24] همانا فرستادگان خویش را به دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و مقیاس (قانون) فرستادیم تا مردم به این وسیله عدل را به پا دارند» و در جای دیگری در سورة اعراف ایه 4 می فرماید: «قل امر ربی بالقسط».

باید این مسئله را متذکر شد که غایت وجودی عدل تکوینی، عدل تشریعی است.

بهتر آن است که بگوییم اولین بار خود قرآن عدل را در چهره های گوناگون آن - تکوینی و تبلیغی - مطرح نمود. [25]

تقابل ظلم و عدل (ضادوا الجور بالعدل) [26]

برای توضیح و درک بهتر واژه عدل می توان از واژه ظلم هم کمک گرفت. لغت عدل و ظلم در مقابل هم قرار دارند و تقابل آنها هم از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه است؛ یعنی هر جا که ظلم بتواند به وجود آید، امکان دارد که در آن جا عدل هم به وجود آید. ولی این دو هیچ گاه با هم در یک جا جمع نمی شوند. ملکه آن حالتی است که

انسان کاری را بدون این که در انجام آن دچار اکراهی شود انجام می دهد، ابن سینا بعد از این بیان در مورد ملکه بیان می دارد که عدالت هم باید به صورت ملکه برای انسان تبدیل شود تا این که انسان آن را بدون هیچ تکلفی انجام دهد. [27] شهید صدر در آثار خود می گوید: عدالت آن دسته از صفاتی است که در شخص باید به صورت ملکه ایجاد شود و برای این ادعای خود هم به آیات هود/12 و جن/16 استناد می کند [28] و این هم دلیلی بر این مطلب است.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات فی غریب القرآن در ترجمه لغت ظلم آورده است که ظلم قرار دادن شیء در غیر جای خود است [29] که این تعریف دقیقاً در مقابل تعریف عدل قرار می گیرد.

به دلیل همین تقابل است که ما می توانیم تقسیمات هر یک از عدل و ظلم را در یکدیگر جاری نماییم. این سخن به این معنا است که اگر مثلاً بتوان جایگاه های ظلم را تقسیم بندی کنیم، همین تقسیم بندی را هم می توانیم در عدل انجام دهیم. بر همین اساس، در روایتی از امام محمدباقر (ع) داریم که ظلم سه نوع است و انسان ممکن است به سه نوع ظلم مبتلا گردد [30]:

1. ظلم انسان به خود

2. ظلم انسان نسبت به انسان های دیگر

3. ظلم انسان نسبت به خدا (به طور کلی موجوداتی غیر از انسان های دیگر)

برای انسان سه نوع از ارتباط - اعم از ارتباط با خود و یا غیر خود- می توان تصور نمود. انسان می تواند روابط خود با انسان های دیگر و یا دیگر موجودات و حتی خدا را، به گونه ای انجام دهد که از حد اعتدال خارج نباشد و یا این که دچار افراط و تفریط شود و تحت دایره ظلم داخل شود. انسان علاوه بر این که ممکن است به دیگر انسان ها ظلم کند، امکان هم دارد که نسبت به خود و خدای خود هم مرتکب ظلم شود و این امر زمانی اتفاق می افتد که در برقرار کردن رابطه خود با دیگران، از حد اعتدال خارج شود و امور را در جای خود انجام نداده و هر شیء را در سرجای خود قرار ندهد. مثلاً انسانی که به حد افراطی شراب می نوشد هم به بدن خود ظلم کرده و آن را از حد اعتدال خارج کرده است و هم این که آبروی خود را در معرض تباهی قرار داده، از این حیث به خود ظلم نموده است و از حیث دیگر هم خود را از قید بندگی ارباب خلقت خارج نموده است. انسانی هم که در رابطه خود با خدا از حد اعتدال خارج شود دچار ظلم گردیده است.

با در نظر گرفتن مطالب گذشته می توان همین تقسیم بندی را در بحث عدالت هم جاری نمود. به این معنا که اگر انسان در رابطه خود با دیگران، خود و خدای خود، جنبه افراط و تفریط را طی نکند به مرحله عدل وارد شده است. پس بر این مبنا عدالت را هم می توان به سه محدوده تقسیم نمود.

1. عدالت در رابطه انسان با خود

2. عدالت در رابطه انسان با دیگر انسان ها

3. عدالت در رابطه انسان با خدا و دیگر موجودات

حضرت علی (ع) در همین رابطه بیان می دارد که: «انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصة اهلک» [31] و در جای دیگری از آن حضرت می شنویم که می فرماید: «غایة العدل ان يعدل المرء فی نفسه» [32]. از نظر دستورات اسلامی انسان، حتی نسبت به حیوانات و دیگر مخلوقات هم وظایفی دارد که اگر از آنها عدول کند از مرحله عدالت خارج می شود که بیان آنها در جای دیگر مطلوب است.

براساس این مبادی از این پس مراد ما از عدل، هر سه قسم آن است و سعی در آن است که هرگاه، بیان احکام

این سه قسم تفاوتی احساس شود بیان گردد.

ارزش عدالت در دین اسلام

«لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط» [33]

در بحث جایگاه عدالت یکی از بحث های مهم این است که آیا عدالت در اسلام و به خصوص در مذهب شیعه، به عنوان یک هدف معرفی شده است و یا این که وسیله ای برای رسیدن به هدفی دیگر؟

پاسخ به این پرسش می تواند جایگاه عدالت را به خوبی معین کند. باید گفت که در اندیشه سیاسی و حکومتی شیعه، مبنای عدالت، الهی و عقلی است که در بحث اعتقادات از عبارت حسن و قبح عقلی استفاده می شود. این در صورتی است که اهل سنت برای عنصر عدالت جایگاهی قائل نیستند و فقط کارویژه نظم و امنیت را، مبنای مشروعیت نظام می دانند. [34]

عدل در اسلام ریشه در قرآن دارد و قرآن است که بذل عدل را در دل جامعه اسلامی پراکنده است و این مسئله به حدی برای دین حق دارای اهمیت است که گاهی خدا از مقام فاعلیت و تدبیر الهی به مقام اقامه عدل یاد می کند. [35]

به دلیل اعتقاد به اصل عدل و تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس الامری و اصل حسن و قبح عقلی و حجیت عقل، عدل زیربنای فقه شیعی به شمار می رود [36] و در بسیاری از احکام، عدالت شرط انجام دهنده آن عمل می باشد همانند نماز جماعت و جمعه و قضاوت و

در اسلام ما قادریم که اگر در احکام دینی حکم مسئله ای بیان نشده باشد بر مبنای اصل عدل، آن را استنباط کنیم و حتی آن را به اسلام نسبت دهیم «زیرا که شرع اسلام طبق اصلی که خود، آن را تعلیم داده، هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی و عقلی خارج نمی شود.» [37]

نکته ای که در آغاز بحث اهمیت مطرح شدن را دارد آن است که در عدالت تقسیماتی وجود دارد و ما باید توجه کنیم که این تقسیمات با هم مخلوط نشوند و حکم یکی به دیگری داده نشود.

عدالت را می توان به مواردی مثل عدالت اقتصادی، عدالت اخلاقی، عدالت اجتماعی - سیاسی و مانند آن تقسیم کرد.

گاهی بیان می شود که عدالت یک وسیله است ولی مراد گوینده فقط یک قسم از عدالت است. و گاهی هم بیان می شود که در اسلام عدالت هدف است و مراد شخص گوینده، عدالت به تعبیری خاص است. برای روشن شدن مسئله در این جا لازم است برخی از انواع عدالت توضیح داده شود:

عدالت اقتصادی

«خداوند هیچ گونه مالی را رها نکرده بلکه آن را قسمت کرده و حق هر صاحب حقی را به او داده است. اگر عدالت در میان مردم برقرار شود، خواص و عوام، فقرا و مساکین و همه قشرهای مردم، بی نیاز خواهند شد.» [38]

یکی از مسایل مهم در مسایل حکومتی و مسایل اجتماعی، بحث توزیع ثروت است. توزیع ثروت در هر نوع حکومتی، می تواند یکی از عوامل تعیین کننده بقای اجتماع باشد.

شهید صدر در آثار خود به تفصیل به بحث عدالت اقتصادی توجه می کند و آن را اینچنین معنا می کند که

عدالت اقتصادی؛ یعنی الف. تأمین حداقل رفاه و آسایش برای همه افراد جامعه، ب. تعیین مرز ها و حدود مصرف و جلوگیری از رفاه زیاد، ج. جلوگیری از انحصار و احتکار اموال و تجمع ثروت در دست بخشی از جامعه و فراهم کردن امکان کار و تولید برای همه افراد جامعه.

از نظر این اندیشمند دخالت دولت در اقتصاد ضامن اجرای عدالت در جامعه است و بیان می دارد که در «اصل مداخله دولت در امور اقتصادی، که به موجب آن دولت تولید را ارشاد نماید، به مثابه وسیله ای است که دولت اسلامی همواره برای ضمانت اجرای قوانین عمومی توزیع و جلوگیری از کجروی ها و تخلف از عدالت اجتماعی در اختیار دارد.» [39]

عدالت اخلاقی

یکی از مسائلی که در تهذیب اخلاقی بسیار دارای اهمیت است مبحث عدالت است. از نظر افلاطون انسان هرگاه همه قوایش به حد اعتدال و عدالت رسید، به سعادت خود نایل شده است. همین مطلب در کلام مرحوم محقق نراقی (ره) هم بیان شده است و نهایت کمال و غایت انسانی را اتصاف انسان به صفت عدالت و میانه روی در جمیع صفات و افعال ظاهریه و باطنیه دانسته اند. [40]

از نظر انسان شناسی محقق نراقی مفهوم عدالت که ظهور و تجلی تهذیب قوه عامله انسان است، نقش اساسی در تصویر انسان کامل و الگوی مطلوب نراقی ایجاد می کند. [41]

عدالت اجتماعی - سیاسی

تاثیر عدالت بر اجتماع و بقای آن غیرقابل انکار است و هیچ اجتماعی نمی تواند بدون عدالت بقای خود را شاهد باشد. جامعه ای که شاهد عدالت در بین افراد اجتماع نباشد با مشکلات زیادی روبرو خواهد شد و هیچ گونه حکومتی قادر به حل مشکلات چنین جامعه ای نخواهد بود. حضرت امیر (ع) می فرمایند: «العدل اقوی اساس» [42] به این معنا که عدالت محکم تر بنائی است برای پایداری عمر دولت. و باز همان حضرت برای مضرات ظلم، که ضد عدل می باشد، می فرمایند: «الظلم یدمر الدیار»، ظلم سرزمین ها را ویران می کند. [43]

از نظر اسلام همه انسان ها با هم برابر هستند و شاهد را می توان حدیثی از حضرت محمد (ص) آورد که می فرمایند: «الناس كأسنان المشط»؛ همه مردم همانند دانه های شانه هستند؛ یعنی این که با هم برابر می باشند. [44]

از نظر شهید صدر (ره) عدالت اجتماعی دو اصل اساسی دارد که عبارتند از: الف. اصل همکاری (تکافل عامه) ب. اصل توازن اجتماعی. اصل اول عبارتست از مسئولیت متقابل افراد نسبت به یکدیگر. در جایی از کلمات گهربار حضرت علی (ع) آمده است: «العدل جنت الدول»؛ [45] یعنی این که عدل سپر دولت می باشد. بر این اساس حکومتی اگر قصد بقا را دارد باید که به رعایت شدن عدل همت گمارد.

در این قسم است که بحث از مساوات به میان می آید و بحث می شود که در یک جامعه همه افراد در برابر قانون باید یکسان باشند، شهید مطهری (ره) بین عدالت اقتصادی و سیاسی قرابتی حاصل می کند و می گوید که عدالت ملازم با مساوات است و باید به همه به چشم مساوی نگریده شود و بین افراد نباید تبعیض قائل شد. لازمه این گونه مساوات عدالت است؛ یعنی این که به هرکسی هراندازه استحقاق دارد داده شود. [46]

بعد از ذکر انواع عدالت از دید متفکران دینی باید دید که کدام یک از این انواع در دین جایگاه رفیع تری دارد.

در این که اقتصاد در دین اسلام همیشه به عنوان وسیله مطرح بوده است هیچ اختلافی وجود ندارد و هیچ یک از این افراد و متفکرین دیگر بر این عقیده نبوده اند که دستورات اسلام، جهت به دست آوردن امور مالی است و عدالت مورد هدف اسلام در این قسم خلاصه می شود. در اسلام اصل امور مالی و اقتصادی به عنوان وسیله رسیدن به هدفی والاتر مطرح می شود و خود ثروت، حسن ذاتی ندارد.

اقتصاد در اسلام باعث باز شدن راه برای رسیدن به تعالی و سعادت انسان می شود. انسان چون موجودی دو بعدی است و از ماده و روح تشکیل شده است، برای رسیدن به کمال ناچار است که نیازهای اولیه اش را برآورده کند و تا این نیازها برآورده نشود زمینه ای مناسب برای رشد اخلاقی خود پیدا نمی کند. اقتصاد برای انسان یک شرط لازم به شمار می رود ولی هیچ گاه در اسلام از اقتصاد به عنوان شرط کافی یاد نمی شود. اگر در حکومتی ثروت و اموال به شیوه ای عادلانه ای توزیع نشود ثروتمندان خیلی زود از ثروت وسیله ای می سازند تا به بدنة سیاسی نفوذ کرده و از آن طریق بر ثروت خود می افزایند.

بر همین اساس است که ما شاهد هستیم که در دین اسلام بیان می شود که فقر با دین رابطه ای عکس دارد و هرگاه که فقر به منزل کسی وارد شود، ایمان از دری دیگر خارج می شود، و یا عبارات دیگری که فقر مساوی کفر قرار داده می شود. «کاد الفقر ان یکون کفراً» [47]

با توجه به این سخنان باید توجه کنیم که اگر در مباحث دینی از عدالت به نحوی مطلق و آرمانی سخن میان آمد، مراد عدل اقتصادی به خصوصه نیست.

اما از عدالت اقتصادی که گذر کنیم به عدالت سیاسی - اجتماعی می رسیم.

از میان انواع عدل، قرآن با اختصاص 16 آیه به عدالت اجتماعی، بیشترین تأکید را بر این قسم می نماید. [48] عموماً مسئله عدالت با مباحث اجتماعی گره خورده و در عرصه های مختلف سیاسی - اجتماعی خود نمایی می کند.

در عدالت سیاسی مبحث عدالت دارای جایگاهی بلند مرتبه است به صورتی که در احادیث از حضرت علی (ع) داریم که: «الْمُلْكُ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» [49] پس رعایت کردن عدالت در اجتماع یکی از شروط اصلی حفظ اجتماع است.

زمانی که مردم برای پذیرش حکومت به حضرت علی (ع) هجوم آوردند، حضرت پس از انکار و اسرار مردم فرمودند که حکومت را می پذیرم فقط برای این که بتوانم حقوقی را که پایمال شده اند را به صاحبان حق برسانم. از این واقعه دو نکته فهمیده می شود، یکی اهمیت بحث عدالت که حضرت با این که از حکومت نفرت داشت آن را برای اجرای عدالت پذیرفت. دیگر نقش حکومت در اجرای حکومت است. به این معنا که اگر برای اجرای عدالت به حکومت نیاز هست و اگر حضرت توانایی اجرای عدالت را بدون پذیرش حکومت را داشت هیچ گاه آن کفش کهنه را نمی پذیرفت. پس باید پذیرفت که برای اجرای کامل عدالت ما ناچار از تشکیل حکومت مورد نظر اسلام می باشیم.

از مطالب گذشته اهمیت تشکیل حکومت بر مبانی دینی و اسلامی هم نتیجه گرفته می شود.

بی عدالتی در اجتماع همانند بی عدالتی بین فرزندان یک خانواده از جانب پدر و مادر است که این گونه رفتارها باعث ایجاد عقده های روانی و انتقام جویی افراد می شود. اگر در جامعه ای عدالت وجود نداشته باشد این وضعیت موجب انقلاب می شود هرچند که آن جامعه یک جامعه اسلامی همانند جامعه ما باشد. [50]

در حدیث دیگری از پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد (ص) آمده است که: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ

الظلم» [51] به این معنا که حکومت ممکن است که با کفر باقی بماند ولی با ظلم باقی نمی ماند. پیرامون این حدیث، استاد گرانقدر صادقی رشاد بیان می دارند که «این حدیث فاقد سند موثق است، از لحاظ سند مخدوش است، زیرا با توجه ارتباط گسترده عدالت با دین و ایمان و دین داری عدل نمی تواند باعنصر کفر جمع شود». [52] استدلال ایشان، بر این امر استوار است که کفر خود نوعی ظلم است به خدا؛ به همین دلیل نمی توان آن را با عدل جمع کرد و بیان داشت کسی که کافر است، ممکن است که عادل هم باشد.

عدل بهتر است یا جود ؟

شخصی از حضرت علی (ع) پیرامون آیه «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان» پرسید که: عدل بهتر است و یا جود؟ حضرت در پاسخ جواب داد که عدل.

ممکن است کسی اشکال کند که، کسی که جود می کند نه تنها ظلم نکرده و حق کسی را بر نمی دارد، بلکه از حق خود هم می گذرد و آن را به دیگری می دهد، پس چگونه می شود که عدل بهتر باشد؟

در جواب باید گفت که جود به معنای خارج کردن چیزی از جای خود است و عدل به معنای قرار دادن هرچیزی در جای خود می باشد. اگر ما از جنبه فردی به قضیه نگاه کنیم که مسلماً جود بهتر از عدل است ولی اگر از جنبه اجتماعی به این قضیه بنگریم خواهیم دید که عدل از جود بهتر است زیرا که ما نمی توانیم اجتماع را با جود حفظ کنیم، در صورتی که عدل ضامن بقای اجتماع است. مراد حضرت علی (ع) هم عدالت اجتماعی بوده است. [53] ما باید به عدالت از دید سود اجتماعی بنگریم.

در جای دیگری از آن حضرت آمده است که «والعدل سائس عام و الجود عرض خاص»؛ [54] به معنای این که «عدالت اداره کننده عموم است ولی جود یک حالت استثنایی است که در موقعیتی خاص شخصی به شخصی انجام می دهد».

و در آخر هم بحث عدالت اخلاقی باقی می ماند.

در این که عدالت در اخلاق در اسلام از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار است نمی توان گذشت و این نکته دارای اهمیت زیادی می باشد به طوری که در نظر محقق نراقی تنها راه اصلاح جامعه اصلاح فرد می باشد و از همین حیث او به اخلاق فردی بیشتر از اخلاق اجتماعی اهمیت می دهد. [55]

ولی باید توجه کرد که این مسئله صحیح نمی باشد و ایشان به این امر توجه نداشته اند که تربیت افراد در جامعه ای که فاقد عدالت است بسیار مشکل است و فقط عده بسیار خیلی هستند که می توانند وضعیت ناعادلانه اجتماع را تحمل کنند و در تربیت خود و تهذیب نفس دچار اختلال نشوند. هرچند که خود ایشان در جای دیگری از آثار خود اعتراف می کند که کسب علوم و تهذیب در صورت فراغ بال و آرامش حاصل می شود و این آرامش با وجود پادشاه ظالم که همه چیز را مختل می کند، صورت پذیر نخواهد بود. حضرت امیر (ع) می فرمایند: «غایة العدل ان يعدل امرء فی نفسه» نهایت مرتبه عدالت آن است که عدالت ورزد درباره خودش [56]، و این امر نشان می دهد که عدالت اجتماعی، عدالت در اخلاق فردی را هم نتیجه می دهد.

از نظر دکتر شهید بهشتی (ره) که به عنوان یکی از نظریه پردازان جدیدترین حکومت اسلامی می باشند، عدالت دارای تقسیماتی می باشد همانند عدل در اخلاق و عدل در اقتصاد و عدل در سیاست و... که مهم ترین آنها عدالت در اخلاق است و اهمیت عدالت سیاسی و دیگر حوزه های عدالت، تحت تأثیر حوزه عدالت در اخلاق می باشد. ایشان بیان می دارد که هیچ گاه نباید عدالت اخلاقی را فدای عدالت دیگر حوزه های عدالت نمود، اصل

عدل اخلاقی و معنویت است. [57] خواست پیامبر اسلام محقق ساختن عدالت اجتماعی بود زیرا که ایشان کار سیاسی خود را با برقراری برابری و برادری میان مهاجرین و انصار آغاز کرد. [58]

دیدگاه مطلوب

العدل راس الایمان و جماع الاحسان و اعلی مراتب الایمان [59]

در این جا با توجه به مطالبی که در بالا اشاره شد باید بیان داشت که با اعتقاد به این که عدالت از یک طرف امری حقیقی و عقلی است و از طرف دیگر امری است فطری، باید در دین اسلام دارای جایگاهی باشد پس رفیع. از سه مقدمه زیر می توان این نتیجه را گرفت که هدف دین اسلام چیزی غیر از عدالت نمی تواند باشد و همه دستورات دین اسلام فقط برای ایجاد عدالت می باشد، عدالت در همه انواع روابط انسان. برای استدلال این مطلب باید بیان کرد که:

1- در کلام حضرت حق آمده است که «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» [60]. از این ایه فهمیده می شود که پیامبران الهی برای اصلاح رابطه انسان ها با یکدیگر آمده اند و این اصلاح یکی از اهداف اساسی آنها می باشد. در این هدف رابطه انسان با انسان های دیگر اصلاح می شود.

2- پیامبر اسلام می فرماید: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» [61]. بر همین اساس می توان بیان کرد که یکی از اهداف ارسال حضرت رسول، اصلاح رابطه انسان با خود می باشد و حضرت رسول آمده است تا این که رفتار انسان با خود را به مرحله عدالت داخل نماید.

3- خداوند در سورة ذاریات، ایه 56 می فرماید: «ماخلقت الجن و الانس الا ليعبدون» این ایه بیان می کند که هدف خلقت انسان فقط به دلیل عبادت الهی می باشد. هدف خلقت نمی تواند چیزی غیر از هدف ارسال پیامبران باشد، و از طرف دیگر یکی از انواع عبادت الهی هم شریک قایل نشدن برای ذات احدیت است. شرک، خود هم نوعی ظلم محسوب می شود «ان الشرک لظلم عظیم» [62] پس باز هم خدا بیان می دارد که هدف خلقت، برقراری عدالت در رابطه انسان با خدا است زیرا که عدل در اعتقاد هم ملاک و معیار است [63]. و اصلاً عدالت در عمل ریشه در عدالت در نظر دارد. [64] اگر انسان به اصلاح رابطه خود با خدا بپردازد و این رابطه را در کمال عدالت انجام دهد، همانا از عبادت خدا پیروز و سربلند شده است.

عموماً انسان در حیات و وجود خود غیر از این سه رابطه را نمی تواند با جهان اطراف خود برقرار نماید که طبق دستورات اسلام همه این روابط هم باید براساس عدل باشند.

هدف اسلام پرداختن به یک قسم از عدالت نمی باشد و از نظر اسلام کمال انسانی و سعادت آدمی و وظیفه انسان، برقراری روابط کاملاً اصولی و مبتنی بر عدالت می باشد، هم در روابط انسان با خود و هم با غیر خود. پس می توان ادعا کرد که هدف اصلی اسلام و غایتی که اسلام به دنبال آن می باشد، همان برقراری سراسری عدل است.

جنبه اجتماعی عدل: مطابق آموزه های ما باقی ماندن حکومت فقط با عدل امکان پذیر خواهد و حتی در حکومت اسلامی هم رعایت عدل برای بقای حکومت لازم است و شاید بهتر باشد که بیان کنیم که اصلاً تشکیل حکومت در اسلام و توسط ائمه معصومین فقط و فقط برای برپا داشتن هرچه کامل تر عدالت است و اگر اجرای عدالت بدون حکومت امکان داشت، امامان معصوم برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش نمی کردند. این امر از آن جا نشأت می گیرد که خیلی از دستورات اسلام جنبه اجتماعی دارند و فقط در اجتماع امکان اجرای آنها ممکن می

باشد. از جمله آنها برقراری عدالت بین انسان ها و دیگر، تهیه محیطی که انسان بتواند در آن محیط به اصلاح و تهذیب نفس خود بپردازد و با ارتباط عمیق و صحیح با خدا بتواند سعادت خود را تضمین کند.

از همین جاست که اهمیت به وجود آوردن محیطی که در آن همه چیز در سرجای خود باشد، به خوبی روشن می شود. البته این امر امکان دارد که در محیط هایی که عدل وجود ندارد، انسان هایی باشند که بتوانند با تلاش بسیار به اصلاح خویش اقدام کنند و انسان تحت هیچ شرایطی تکلیف از او ساقط نمی شود، ولی این امر هم مشکل است و فقط برای عده قلیلی امکان پذیر است و هم این که هدف اسلام به صلاح رسیدن فرد نیست و اسلام به دنبال اصلاح همه امت اسلامی می باشد، به همین دلایل است که اجرای اسلام به شکل مورد نظر خود اسلام فقط در محیطی امکان دارد که در آن جا عدالت در همه ارکان آن مشاهده شود.

قبلاً بیان کرده بودیم که باید بین اقسام عدل تمایز قرار داد تا از اشتباه دور بمانیم. در اشکالی که قبلاً به حدیث الملک بیقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم وارد شده بود، شاید بتوان پاسخ را با همین تفکیک ها بیان کرد به این شکل که در آنجا که پیامبر می فرماید امکان ندارد که حکومتی با ظلم باقی بماند، مرادش ظلم اجتماعی و ظلم در رابطه انسان با انسان های دیگر باشد، در صورتی که در اشکال به روایت، کفر را نوعی ظلم در رابطه انسان با خدا شمرده شده بود و این قسم هم مدنظر حضرت رسول نبوده است. شاهد ما هم این است که در قرآن به دفعات اشاره شده است که ما فلان قوم را به دلیل ظلمش نابود کردیم، اما در جای دیگری می فرماید که «و ما کان ربک لیهلک القرى بظلم و أهلها مصلحون»؛ [65] یعنی خداوند مردمی را اگر مصلح باشند هرگز آنها را به سبب یک ظلم هلاک نمی کند.

اما آیا ظلم در این جا مراد کفر است یا خیر؟ در رجوع به اکثر تفاسیر ما شاهد هستیم که مفسرین بیان کرده اند، مقصود این ظلم، شرک به خداوند است. [66] با این تفسیر اشکال در معنای روایت مرتفع می شود و می توان با این بیان، وجه جمعی برای روایت و حدیث را آورد.

فهرست منابع:

سوتیترها

عدالت امری است که اگر دین اسلام هم به آن اشاره نمی نمود، حقیقت بودن آن صدمه ای نمی دید. انسان ها با توجه به استعداد و توانایی با یکدیگر تفاوت می کنند و همگی با هم مساوی نمی باشند که این هم خواسته طبیعت است.

که اگر انسان در رابطه خود با دیگران، خود و خدای خود، جنبه افراط و تفریط را طی نکند به مرحله عدل وارد شده است.

به دلیل اعتقاد به اصل عدل و تبعیت احکام از مصالح و مفاسد نفس الامری و اصل حسن و قبح عقلی و حجیت عقل، عدل زیربنای فقه شیعی به شمار می رود و در بسیاری از احکام، عدالت شرط انجام دهنده آن عمل می باشد

باید توجه داشت که اگر در مباحث دینی از عدالت به نحوی مطلق و آرمانی سخن میان آمد، مراد عدل اقتصادی به خصوصه نیست.

- [1] آل عمران ایه 18: فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهی دهند او نگهبان عدل و درستی است.. :
- ترجمه الهی قمشه ای.
- [2] مرتضی مطهری، بیست گفتار، (تهران، صدرا)، ص 40.
- [3] مرتضی مطهری، عدل الهی، ص 39.
- [4] مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران ج 1 و 2 (تهران، صدرا)، ص 33.
- [5] جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، (تهران، مرکز نشر اسراء، اول، 1375)، ص 200.
- [6] افلاطون، دورة آثار افلاطون، محمد حسن لطفی، (تهران، انتشارات خوارزمی، 1380)، ج 2، ص 849، شماره 352.
- [7] همان، ص 874 .
- [8] مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، (تهران، صدرا)، ص 148.
- [9] عدالت، حقوق، دولت، چاپ انتشارات مطالعات ص 8.
- [10] نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت 429 .
- [11] محمد حسینی بهشتی، بررسی تحلیلی از جهاد، عدالت، لیبرالیسم، امامت، ص 23 و 24 .
- [12] همان ص 256.
- [13] سید عبدالقیوم سجادی، «جایگاه عدالت در اندیشه سیاسی محقق نراقی»، مجله علوم سیاسی، سال چهارم، شماره 13، بهار 80، ص 124.
- [14] طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، (قم، انتشارات جامعه مدرسین، [بی تا])، ج 1 ص 371.
- [15] مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان و مکان، ج 1، (تهران، صدرا)، ص 312.
- [16] همو، نظری به نظام اقتصادی اسلام، (تهران، صدرا)، ص 58.
- [17] همو، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، (تهران، صدرا)، ص 47.
- [18] همو، نظام حقوق زن در اسلام، (تهران، صدرا)، 155.
- [19] همو، عدل الهی، (تهران، صدرا)، 60.
- [20] ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، تحقیق از سید مرعشی و شیخ مجتبی عراقی، (قم، چاپخانه سیدالشهداء، [بی تا])، ج 4، ص 103.
- [21] مرتضی مطهری، عرفان حافظ (تماشاگاه راز)، (تهران، صدرا)، ص 101.
- [22] همو، تعلیم و تربیت در اسلام، (تهران، صدرا)، ص 261.
- [23] همو، عدل الهی، (تهران، صدرا)، ص 36.
- [24] حدید / 25.
- [25] مرتضی مطهری، عدل الهی، (تهران، صدرا)، 35.
- [26] تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، [بی تا])، ش 10215.

- [27] ابن سینا، الهیات، [بی جا]، [بی تا]. ص 429.
- [28] جمشیدی، محمد حسین، اندیشه سیاسی شهید رابع امام سید محمد باقر صدر، (تهران، مرکز نشر اسراء، اول، 1375)، ص 255.
- [29] راغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، اهتمام سید محمد گیلانی (مصر: 1381): ص 315.
- [30] تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ش 10383- وسایل الشیعه: ج 16 / 30 جلدی: ص 52: چاپ آل البیت: 1414 قمری.
- [31] قزوینی، عبدالکریم بن محمد یحیی، بقا و زوال حکومت (نظم الغرر و نضد الدرر)، رسول جعفریان، (قم، اسماعیلیان، 1371)، ص 107.
- [32] همان 159.
- [33] حدید / 25.
- [34] سید عبدالقیوم سجادی، جایگاه عدالت در اندیشه سیاسی محقق نراقی، ص 130.
- [35] الرحمن / 7 . ر. ک به عدل الهی، ص 6.
- [36] مرتضی مطهری، عدل الهی، (تهران، صدرا)، 34.
- [37] همان، ص 48.
- [38] اصول کافی ج 11 ص 542 - الحیة ج 6 ص 345.
- [39] سید محمد باقر صدر، اقتصاد ما، ج 2، ترجمه اسپهبدی، (قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1360)، ص 273.
- [40] سید عبدالقیوم سجادی، جایگاه عدالت در اندیشه سیاسی محقق نراقی، ص 125.
- [41] همو، همان، ص 124.
- [42] تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ش 10203.
- [43] همان، 10427.
- [44] ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، (مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم، 1404 ه ق)، ص 368.
- [45] تصنیف غررالحکم ودرر الکلم،
- [46] مرتضی مطهری، زندگی جاویدان و حیات اخروی، (تهران، صدرا)، 46.
- [47] شیخ کلینی، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپخانه حیدری، (قم، ناشر دارالکتب الاسلامیه - آخوندی، چاپ سوم، 1388 ه ق، ج 2، ص 307، روایة 4.
- [48] مرتضی مطهری، عدل الهی (تهران، صدرا)، ص 37.
- [49] تصنیف غررالحکم ودرر الکلم.
- [50] مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، (تهران، صدرا)، ص 60.
- [51] شیخ مفید، امالی، ص 310 - ملا محمد صالح مازندرانی: شرح اصول کافی: ج 9 ص 383.
- [52] پاورقی بیست و ششم از مقاله جایگاه عدالت و موانع آن.
- [53] مرتضی مطهری، بیست گفتار، (تهران، صدرا)، ص 19.
- [54] نهج البلاغه / حکمت 429.

- [55] سید عبدالقیوم سجادی، جایگاه عدالت در اندیشه سیاسی محقق نراقی، ص 127.
- [56] عبدالکریم بن محمد یحیی قزوینی، بقا و زوال حکومت، ص 159.
- [57] سید محمد حسین بهشتی، بررسی تحلیلی از جهاد، عدالت، لیبرالیسم، امامت، (ستادبرگزاری مراسم هفتم تیر، [بی تا])، ص 23 و 24.
- [58] سید محمد باقر صدر، اقتصاد ما، ص 36.
- [59] عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ش 10206.
- [60] حدید / 25.
- [61] محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، (بیروت، چاپخانه مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، 1403 ه ق)، باب 59، ص 372، روایت 18.
- [62] لقمان / 13.
- [63] مرتضی مطهری، عدل الهی، (تهران، صدرا)، ص 37.
- [64] همو، فلسفه اخلاق، (تهران، صدرا)، ص 109.
- [65] هود / 117.
- [66] مرتضی مطهری، بیست گفتار، (تهران، صدرا)، ص 94.